

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

فلسفه

- گسترش آغازین مسیحیت/یوهان گوته‌فردیفون هیردر/دکتر عزت‌الله فولادوند
- میشل فوکو تاریخ را دگرگون می‌کند/پل‌ون/بهنام جعفری و حامد فولادوند
- میشل فوکو و «عرض» زندگی.../حامد فولادوند

گسترش آغازین مسیحیت

یوهان گوتفرد فون هردر

ترجمه عزت‌الله فولادوند

یادآوری: در شماره پیش بخارا مختصری در معرفی هردر (۱۸۰۳ - ۱۷۴۴) منتقد و متکلم و فیلسوف نامدار آلمانی نگاشتیم و از پایگاه برجسته او، به ویژه در فلسفه تاریخ، و تأثیرش در اندیشه‌وران بزرگی مانند گوته و هگل و دیلتای به اجمال سخن گفتیم، و فصلی از کتاب عمده او اندیشه‌هایی در باب فلسفه تاریخ را به ترجمه فارسی به نظر خوانندگان رساندیم. اینک ترجمه بخش دیگری از همان کتاب.

ع. ف.

هفتاد سال پیش از فروپاشی کشور یهود، مردی آنجا به دنیا آمد که نه تنها در احساسات و عواطف، بلکه در آداب و نهادهای آدمیان نیز انقلابی نامنتظر به وجود آورد. این مرد نامش عیسی بود، و گرچه از تبار پادشاهان قدیم بود، در فقر و تنگدستی دیده به گیتی گشود، و در بخشی از کشور به سر می‌برد که از همه کمتر روی آبادانی به خود دیده بود. او دور از مراکز دانش و حکمت ملتی که به آن تعلق داشت آموزش دید و پرورش یافت. در این مرد که بخش اعظم زندگی کوتاه خویش را بدون جلب توجه دیگران گذرانید، گرایش ژرف وجود داشت، تا آنکه روزی در [کنار رود] اردن چیزی بر وی از آسمان ظاهر شد که به او قدوسیت بخشید، و او دوازده تن مردانی به وضع و حال خویش را به شاگردی گرفت و با آنان در بخشی از یهودیه به سفر پرداخت، و هنوز دیری نگذشته، ایشان را به اطراف و اکناف گسیل داشت تا فرارسیدن ملکوت نوینی را بشارت دهند. او ملکوتی را که منادی آن بود، ملکوت خداوند، ملکوت آسمانی نام نهاد که فقط برگزیدگان را توان بهره‌مندی از آن بود، و گفت شرط رسیدن به آن، نه تکالیف و تشریفات ظاهری، بلکه پاکی روان و فضیلت‌های معنوی است. در چند گفتاری که از او باقی است اصیل‌ترین و حقیقی‌ترین انسانیت مندرج است؛ انسانیتی که در زندگی از وی به ظهور رسید و با مرگش تأیید شد؛ کما اینکه نامی که او از همه بیشتر می‌پسندید و بر خویشتن گذاشت پسر انسان بود. اینکه او آن همه پیرو، به ویژه از تنگدستان و ستمدیدگان، در میان هموطنان خود

داشت؛ و اینکه مقدس مآبانی که بر مردم ستم می‌راندند بزودی او را از میان برداشتند به نحوی که ما حتی زمان ظهور وی را به دقت نمی‌دانیم - همه از نتایج طبیعی وضع و حال او بود.

ولی این ملکوت آسمانی که فرا رسیدن آن را عیسی اعلام می‌داشت و دیگران را به خواستن آن تشویق و ترغیب می‌کرد و خود برای تأسیس آن مجاهدت می‌نمود، چه بود؟ هر آنچه او گفته و کرده است تا واپسین اقرار بی‌شبهه و ابهامش در برابر قضات، ثابت می‌کند که این ملکوت از مقوله حاکمیت‌های اینجهانی نبود. او منجی معنوی بنی نوع خویش بود و آدمیان را فرزندان خدا می‌دانست و می‌خواست آنان تحت هر قانونی که به سر می‌برند، به بهروزی دیگران بر پایه پاکترین اصول یاری رسانند، و در مصائب و رنجها شکیبا باشند و به رغم کسانی که بر ایشان فرمان می‌رانند، در دایره راستی و نیکی زندگی کنند. بدیهی است که تنها چنین مقصودی ممکن بود موافق با مشیت پروردگار در مورد بشر باشد: مقصودی که جمیع فرزندان و نیکان در جهان باید به تناسب پاکی اندیشه و خلوص مجاهدات خویش برای پیشبرد آن همکاری کنند؛ زیرا انسان چه چیز را به جز انسانیت نابی که در سراسر جهان معمول باشد ممکن است ملاک کمال و خوشبختی دنیایی خود قرار دهد؟

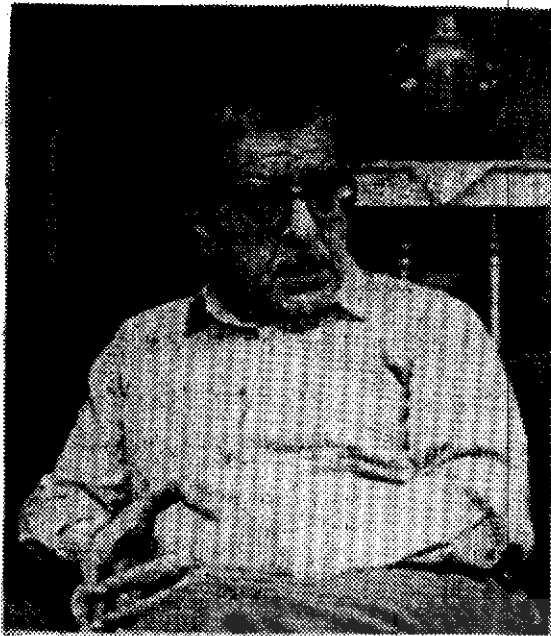
من سر تعظیم فرود می‌آورم در پیشگاه تو ای چهره والا، تو ای سر و بنیادگذار ملکوتی برخوردار از هدفی این چنین بزرگ، ملکوتی دارای این چنین گستره‌ای پایدار، ملکوتی استوار بر اصولی این چنین ساده و زنده و واجد انگیزه‌هایی این چنین کارگر که از گنجایش این حیات خاکی بیرون است. من هیچ کجا در تاریخ انقلابی نمی‌شناسم که به این آرامی و در مدتی چنین کوتاه به ثمر رسیده باشد. نهالی که با آن ابزارهای نحیف به چنین شیوه یگانه‌ای نشانده شد، اکنون در سراسر زمین گسترش یافته و آثاری پدید آورده است که هنوز پیش‌بینی‌پذیر نیست. این نهال به نحوی پرورش یافته است که هم میوه تلخ دهد و هم شیرین. تنها انقلابی که با این اوصاف می‌شناسم همین است که اینک نه بنا به خاصیت دین تو، یعنی برنامه حیاتی تو برای بهروزی بشر، بلکه بیشتر به نام پرستش تو، یعنی پرستیدن نااندیشیده صلیب تو و شخص تو، در میان اقوام و ملل رایج شده است. روح نافذ تو اینها همه را پیشاپیش دید؛ و این ننگی است برای تو که نامت را بر هر شاخه تیره و گل‌آلودی بگذارند که از سرچشمه زلال تو برخاسته است. ما تا بتوانیم از چنین کاری پرهیز خواهیم کرد. چهره آرام و متین تو در برابر کل تاریخی که از تو منشأ گرفته است، خواهد ایستاد.

منشأ مسیحیت و اصول بنیادی آن

گرچه شگفت می‌نماید که انقلابی که در بیش از یک چهارم کره زمین تأثیر گذارده از کشوری

این چنین خواری کشیده مانند یهودیه برخاسته باشد، ولی اگر دقیق‌تر بنگریم می‌توانیم به دلایل تاریخی آن پی ببریم. انقلابی که از آن سخن می‌گوییم انقلابی فکری بود، و یهودیان هر قدر هم هدف تحقیر یونانیان و رومیان واقع می‌شدند همواره مباحثات می‌کردند که پیش از هر قومی در آسیا و اروپا نوشته‌هایی از روزگاران بسیار کهن در دست دارند که اصول حکومتشان بر آنها استوار است و در نتیجه برخورداری از آن اصول حکومتی و قانون اساسی، می‌بایست در پرورش نوع خاصی از علم و ادب بکوشند. نه یونانیان و نه رومیان هیچ یک نمی‌توانستند مدعی داشتن چنین مجموعه‌ای از قواعد و نهادهای دینی و سیاسی شوند که درهم تنیده با تبارنامه‌های کهن مندرج در کتاب آسمانی [تورات] به دست قبیله‌ای خاص سپرده باشد، و آن قبیله با مراقبت و احترامی خرافی در نگهداری آن کوشیده باشد.

با گذشت ایام، معنایی پالوده و ظریف از آن مکتوبات دیرین به دست آمد که در اثر پراکندگیهای مکرر یهودیان در میان دیگر اقوام به طبع بیشتر پرورش یافت. این مجموعهٔ صحف مقدس، مشتمل بر آموزه‌ای از شعرها و اندرزهای اخلاقی و خطابه‌های گرانمایه‌ای که در زمانهای مختلف و به مناسبت‌های گوناگون نوشته شده و به تدریج گرد آمده بود، هنوز دیری نگذشته، به صورت منظم و مدون منشأ مفهومی اساسی و واحد قرار گرفت. پیامبران این ملت در مقام نگهبانان قانون حاکم بر سرزمین برای مردم خود تصویر کرده بودند که چگونه می‌بایست باشند ولی نیستند، و هر یک بنا به طرز تفکر خاص خویش با تعلیم و موعظه و هشدار و دلداداری و همواره به انگیزهٔ آرزوهای میهنی، در این ثمرات فکری و قلبی بذره‌های افکار نوینی برای پسینیان به یادگار گذاشته بودند که هر کس می‌بایست به فراخور حال به رویاندن آنها همت گمارد. از اینها همه کم‌کم این انتظار پدید آمد که پادشاهی باید بیاید و مردم مضمحل و مطیع خویش را نجات بخشد و روزگار زرینی که مانند آن حتی در عهد بزرگترین فرمانروایان قدیم دیده نشده بود یا خود به ارمغان بیاورد و نظمی نوین آغاز کند. این نظریات، در انطباق با زبان و بیان پیامبران، خصوصیتی دین‌سالارانه داشتند و با جمع کردن کلیهٔ خصلت‌های مسیحایی، به قالب تصویری زنده درآمدند و امتیاز ملتی خاص محسوب شدند. در فلسطین، بیچارگی و بینوایی روزافزون سبب گشت که مردم به شدت به این فکر علاقه‌مند شوند؛ در سرزمین‌های دیگر، مثلاً مصر، که عدهٔ کثیری یهودی از زمان انقراض پادشاهی اسکندر در آنجا مقیم بودند، اینگونه تصورات بیشتر شکل یونانی به خود گرفت؛ نصوص مشکوک و مجعولی دست به دست می‌گشت که بیانگر چنین نبواتی منتها به صورت تازه بود؛ و رفته رفته زمانی فرارسید که این رؤیاها پس از اوج‌گیری، می‌بایست به نتیجه برسد. از میان مردم مردی برخاست که ذهن و روحش بالاتر و فراتر از خیالات و موهومات زمینی، همهٔ آن امیدها و آرزوها و پیشگوییهای



● دکتر عزت‌الله فولادوند

پیامبران را در ملکوتی آرمانی گرد آورد که نمی‌بایست از ملکوت آسمانی بنی اسرائیل چیزی کم داشته باشد. او در این طرح والا سقوط ملت خویش را پیشاپیش می‌دید، و ایرانی سریع و اسف‌انگیز معبد و پایان پرستشگریهای ایشان را که یکسره مبدل به موهوم‌پرستی و خرافات شده بود، محکوم می‌کرد. او بر آن بود که ملکوت خداوند باید همه ملت‌ها را دربر بگیرد، و مردمی که آن را منحصرأ متعلق به خویش می‌دانستند از نظر وی جنازه‌ای بیش نبودند.

از برخورد غیردوستانه‌ای که سران و عالمان یهودی با این آموزه داشتند کاملاً پیداست که برای تشخیص و اعلام چنین چیزی در آن زمان در یهودیه به چه نیروی فکری فراگیری نیاز بود. چنین تعلیمی طغیان در برابر موسی و خدا و خیانت به ملتی به شمار می‌آمد که آمال مشترکش بدین ترتیب بر خلاف شرط میهن‌پرستی نابود می‌شد. هضم این خروج از یهودیت حتی برای شاگردان و حواریون [عیسی] به غایت دشوار بود، و دانشمندترینشان، پولس، خویشتن را ناگزیر می‌دید برای قابل فهم کردن آن نزد یهودیان مسیحی شده، ولو بیرون از یهودیه، کلیه ظرایف و دقایق منطق یهود را به کار گیرد. خوشبختانه پروردگار خود مقدم شد، و با ایرانی اورشلیم، دیوارها فرو ریخت، و این مایه جدایی میان قومی که خویشتن را برگزیده خداوند می‌دانست و بقیه خلق جهان، از بین رفت. روزگار آن‌گونه قوم‌پرستی لبریز از غرور و خرافات به سر رسیده بود. گرچه چنین چیزی در ایام گذشته احتمالاً ضرورت داشت، هنگامی که هر قوم در حلقه تنگ

و محدود خانوادگی پرورش می یافت و مانند خورشۀ انگور بر ساقۀ واحد می رسید، ولی از چند قرن پیش تمام تلاشهای آدمیان در آن بخش از جهان در این صرف شده بود که به وسیلۀ جنگ و تجارت و صناعت و علم و هنر و مراودات هادی، میان اقوام مختلف یگانگی ایجاد کنند و از میوه های گوناگونی که در آن چرخشت ریخته می شد، یک نیبذ فراهم آورند. بزرگترین مانع این یگانگی، تعصبات دینی قومی بود. رومیان در سراسر امپراتوری پهناور خویش بر وفق گونه ای روح عمومی تساهل و تسامح رفتار می کردند، و فلسفه ای التقاطی که آمیزۀ مخصوصی از تمام مکتبها و فرقه ها بود در همه جا گسترده بود؛ ولی اکنون نوعی ایمان مردمی پدید آمده بود که کلیۀ اقوام و ملل را به چشم مردمانی واحد می نگریست و محصول بلافصل لجوج ترین قومی بود که تا آن روز خویشتن را ممتاز از همه دیگران می دانست، و این به هر حال گامی بزرگ و پرخطر بود که، صرف نظر از نحوه آن، در سراسر تاریخ بشر برداشته می شد. این گام آدمیان را به معرفت خداوند یکتا و نجات بخش می رسانید و، از این راه، جمیع ایشان را با یکدیگر برادر می کرد؛ اما در عین حال، اگر این دین همچون یوغی بر انسانها تحمیل می شد، امکان داشت آنان را به مشتی برده مبدل سازد.

آنچه بیش از هر چیز کمک کرد که مسیحیت به سرعت و استوار پای بگیرد، اعتقاد منشأ یافته از مؤسس آن بود به بازگشت سریع وی و پدیداری ملکوت او در این دنیا. این اعتقاد را عیسی در برابر دادرسی که درباره او قضاوت می کرد به صراحت بیان داشت و در واپسین روزهای زندگی نیز اغلب تکرار می کرد. پیروانش نیز معتقد به آن و منتظر ظهور ملکوت او بودند. مسیحیان مغنوی مسلک آن را ملکوتی مغنوی و روحانی تصور می کردند، و آنان که به تن توجه داشتند تصورشان از آن حاکمیت دنیوی بود. تخیلات و رؤیای پادشاهی آن روزگار در آن کشورها چندان با تعقل سر و کار نداشت و، از این رو، انواع پیشگوییهای سرشار از نبوات و علامتها و رؤیایا در میان یهودیان مسیحی شده رواج یافت. نخست می بایست دجال نابود شود، و در صورت تأخیر بازگشت مسیح، آن موجود گناهکار می بایست اول پدیدار گردد و سپس پلیدبهایش آنقدر افزایش بگیرد و به اوج برسد تا نجات دهنده دوباره بیاید و جان تازه در کالبد امتش بدمد.

تردید نیست که اینگونه انتظاراتها سبب تعقیب و آزار بسیاری از نخستین مسیحیان می شد، زیرا روم در مقام فرمانروای جهان ممکن نبود در برابر نشر چنین عقایدی بی اعتنا بماند که از سویی سقوط قریب الوقوع آن را اعلام می داشت، و از سوی دیگر آن را دجال معرفی می کرد و آماج وحشت و تحقیر قرار می داد. هنوز دیری نگذشته، این قبیل پیشگویان افرادی بی وفا به میهن و متنفر از کشور و جهان و بیزار از نوع آدمی معرفی شدند، و بسیاری از ایشان که کاسۀ

صبرشان در انتظار بازگشت منجی لبریزگشته بود، مشتاقانه به استقبال شهادت شتافتند. ولی به هر تقدیر، این امید به فرا رسیدن زود هنگام ملکوت مسیح، خواه در آسمان و خواه در زمین، بدون شک عاملی بسیار نیرومند در متحد ساختن اذهان آدمیان و ولرهدگی ایشان از دنیا شد. کسانی پدید آمدند که دنیا را غوطه‌ور در شوربختی می‌یافتند، و همه جا در پیرامونشان نشانه‌هایی می‌دیدند از آنچه در انتظار ظهور آن در آینده نزدیک بودند، و از این رو دلیر می‌شدند تا از روح زمانه و قدرت آزارگران و استهزای سردباوران تعالی بجویند - کاری که جز در این صورت هیچ کس قادر به آن نبود. چنین کسان خویشتن را مسافرانی در این سرای می‌دانستند که منزل مقصودشان همان جایی است که پیشوایشان قبلاً رهسپار آن شده و بزودی از آنجا دوباره پدیدار خواهد شد.

(ادامه دارد)

